

موضوع اصول روابط بین الملل تاکید در کشف کار برد قواعد و اصول قدرت مند شدن یک کشور در سطح نظام بین المللی می باشد. یعنی این درس از لحاظ فلسفی حاوی این پیام است که یک سلسله قواعد و اصول برای قدرت مند شدن یک کشور در سطح نظام بین المللی وجود دارد. باید این اصول و قواعد را رعایت کرد. درعین حال با این اصول و قواعد میتوانیم به صورتی علمی و سیستماتیک مسایل بین المللی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

جلسه: اول

موضوع درس اصول روابط بین الملل

موضوع اصول روابط بین الملل تاکید در کشف کار برد قواعد و اصول قدرت مند شدن یک کشور در سطح نظام بین المللی می باشد. یعنی این درس از لحاظ فلسفی حاوی این پیام است که یک سلسله قواعد و اصول برای قدرت مند شدن یک کشور در سطح نظام بین المللی وجود دارد. باید این اصول و قواعد را رعایت کرد. درعین حال با این اصول و قواعد میتوانیم به صورتی علمی و سیستماتیک مسایل بین المللی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

مفهوم اصول در درس روابط

اصول یکه سلسله ارزش ها را در رشته علوم سیاسی و روابط بین الملل بیان میکند. به طور کلی ما دو دسته از ارزش ها را داریم.

الف: ارزش های پیشینی

ب : ارزش های پسینی

ارزش های پیشینی آن دسته از ارزش هایی میباشد که جنبه اعتقادی و ایمانی دارد. به عبارت بهتر آن دسته از ارزش ها که جنبه فطری دارد مثل حق طلبی ف آزادی خواهی ، فزون طلبی و...

ارزش های پسینی ارزشهایی می باشند ه جنبه اکتسابی دارند. یعنی آنها را مثل خواندن و نوشتن باید فرا گرفت.

حال وقتی که در درس اصول روابط بین الملل صحبت از مفهوم میشود. اصول به معنی ارزش های پسینی است. یعنی یک سلسله قواعد و قوانین برای قدرت مند شدن یک کشور وجود دارد که مانند خواندن و نوشتن آنها را باید آموخت. بنا بر این ارزشهاییکه در این درس یاد میگیریم اصول و ارزشهایی میباشد که جنبه غیر اعتقادی دارند و در حوزه ارزشهای پسینی قرار دارند.

تبيين

در تبیین اصول روابط بین الملل برای دانشجوی علوم سیاسی و روابط بین الملل این مزیت را دارد که برای او سوال مهم را ایجاد میکند: چگونه افغانستان قدرت مند از زمان سلجوقیان و غزنویان در حال حاضر به یک کشور حاشیه ای در سطح نظام بین المللی تبدیل شده است. و چگونه امریکای مستعمره به یک کشور ابر قدرت در سطح بین المللی تحول یافته است. دانشجو به جای اینکه خود را تحقیر کند باید شناخت و به اعتقادات زیر سوال ببرد.

جلسه : دوم

اصول روابط بین الملل

1- قرار داد وستفاليا در سال ۱۶۴۸ و تشکیل دولت ملت مدرن

2- تعریف دولت ملت وعناصر آن

3- آسبب شناسی دولت ملت مدرن در افغانستان

دولت های ملی به شکل امروزی آن بر اساس قرار داد وستفاليا در سال ۱۶۴۸ بوجود آمده است از لحاظ تاریخی زمینه تشکیل دولت ملت در نظام بین الملل از اواخر قرون وسطی پیدا شد. اما از لحاظ قانونی و رسمی با امضای قرارداد وستفاليا رسمیت یافت. عامل اصلی امضای قرارداد وستفاليا جنگ های ۳۰ ساله مذهبی بود که بین طرفداران نظام امپراطوری و نظام جدید در حال ظهور دولت ملت بوجود آمده بود. که در نهایت به پیروزی پادشاهان اروپایی و ایجاد دولت ملت انجامید. دوتیجه مهم قرارداد وستفاليا عبارت اند از:

الف: بوجود آمدن دولت ملت مدرن

ب: انتقال حاکمیت از شخص پاپ به پادشاه ها

تعریف دولت ملت

دولت ملت اشاره به آن واحد جغرافیایی دارد که از لحاظ داخلی دارای نظم و انضبات سیاسی و از لحاظ خارجی دارای استقلال میباشد .

عناصر تشکیل دهنده دولت ملت عبارتند از:

1- سرزمین

2- جمعیت

3- حکومت

4- حاکمیت

حکومت ها نمایندگان دولت ها در سطح بین المللی می باشند. به عنوان مثال وقتی صحبت از حکومت مجاهدین می شود این حکومت نماینده دولت افغانستان در نظام بین المللی می باشد.

نکته مهم در خصوص حکومت ها این می باشد که حکومت ها مجری حق حاکمیت می باشند نه مالک آن . حاکمیت به این معنی است که اقتداری بالا تر از اقتدار دولت در یک کشور وجود ندارد. تجلی حاکمیت در داخل آزادی است به این معنی که حاکمیت از آن مردم است و مردم با برگزاری انتخابات آنها به نمایندگان در دولت واگذار می کنند. تجلی حاکمیت در خارج استقلال است یعنی اینکه دولت تابع هیچ سازمان و نهاد دیگری نمی باشد.

ویژگیهای حاکمیت

1- دایمی است : به این معنی که تغییر حکومت و رهبران جامعه موجب قطع تداوم حاکمیت نمی شود.

2- تقسیم ناپذیر است : به این معنی که عالی ترین مرجع تصمیم گیری در کشور واحد است. نیازی به مراجع مختلف تصمیم گیری در کشور نمی باشد.

3- مطلق است : به این معنی که اقتدار دولت به جز سه منشأ زیر هیچ منشأ دیگر ندارد.

الف: دستورات الهی

ب: قوانین طبیعی

ج: قرارداد اجتماعی.

جلسه : سوم

نظریه های عمومی دولت

به طور کلی در مورد چگونگی پیدایش و تکامل دولت دو دسته از نظریات وجود دارد:

1- تیوری دولت به گونه پدیده ارگانیزی

2- تیوری دولت به عنوان پدیده ابزار گونه و ساختگی

در نظر اول دولت از لحاظ چگونگی پیدایش به خانواده و جامعه تشبیه شده است . به این معنی همان طور که خانواده و جامعه منشأ طبیعی دارند، دولت نیز منشأ طبیعی داشته یعنی به صورت فطری در درون هر فرد وجود دارد. در این نظریه دولت از لحاظ چگونگی تکامل به ارگانیزم ها تشبیه شده است ، یعنی دولت مثل ارگانیزم ها دارای سه خصلت عمومی می باشد.

1- ارتباط داخلی میان اجزا

2- توسعه و رشد درونی

3- درونی بودن هدف و غایت

منشأ این نظریه به نظریات ارسطو بر میگردد . از منظر ارسطو دولت قبل از فرد وجود داشته و به این معنی پدیده طبیعی می باشد.

در تیوری دوم دولت محصول عمل ارادی انسان است . دولت نتیجه قرارداد فی مابین انسانها برای تامین صلح و امنیت میباشد. نمایندگان این نظریه در غرب توماس هابز و جان لاک میباشند. توماس هابز بر این باور بود که قبل از تشکیل دولت انسانها دروضع طبیعی زندگی می کردند. از نظر هابز مهمترین ویژگی وضع طبیعی عدم وجود امنیت می باشد. تعبیر هابز از وضع طبیعی این جمله معروف می باشد که می گوید انسان گرگ انسان است. به این معنی که در وضع طبیعی قانون جنگل حکم فرما است و هر انسان که قوی تر باشد از حقوق و امتیازات بیشتری نیز برخوردار است. نتیجه هابز از وضع طبیعی این است که چون در وضع طبیعی به عدم وجود امنیت همه انسانها از مرگ میترسند و انسانها به حکم عقل با یکدیگر قرارداد می کنند که در برابر واگذاری مقداری از حقوق خود به شخص ثالث یا دولت امنیت را بدست آورند. پس از منظر هابز تشکیل دولت به قسمی مبادله بین آزادی و امنیت انسان است.

جان لاک هم مانند هابز بر این باور بود که انسانها قبل از تشکیل دولت در وضع طبیعی زندگی میکردند اما تفسیر جان لاک از وضع طبیعی بسیار متفاوت از تفسیر هابز می باشد. جان لاک بر این باور بود که انسانها در وضع طبیعی آزاد و برابر می باشند و در چهار چوب قانون طبیعی عمل می کنند. به نظر جان لاک وضع طبیعی فاقد سه ویژگی بوده است:

1- فقدان قانون معتبر

2- فقدان قاضی بی طرف

3- عدم ضمانت اجرایی قانون

به نظر جان لاک انسان ها برای خروج از این وضعیت قرار دادی را برای ایجاد دولت می بندند که در نتیجه برخی از حقوق و امتیازات خود را از دست می دهند.

کار کرد دولت

کارکرد عبارت است از خدمتی که از یک نظام یا از یک نهاد انتظار می رود. بشر در یک مقطع از حیات خود دریافت که هستی بسیار پیچیده است و برای اینکه این پیچیدگی های محیطی زندگی او را دچار نا امنی نسازد نهاد دولت را تاسیس کرد. بنا بر این هدف از پیدایش نهاد دولت تامین صلح و امنیت می باشد با این توضیحات مشخص می شود که چرا در غرب نهاد دولت ملی به عنوان کارخانه تولید قدرت اختراع شد. مقایسه این ذهنیت با ذهنیت سایر تمدن ها نشان می دهد که مسئله تامین امنیت برای دنیای غرب موضوعیت داشته است و ایجاد دولت هم برای رسیدن به این هدف بوده است. این ذهنیت هنوز در کشورهای جهان سوم بوجود نیامده است، یعنی دولت مردان این کشور ها عقب مانده کشور خود را به دخالت خارجی نسبت میدهند نه عدم تلاش خودشان برای ایجاد امنیت و افزایش قدرت.

جلسه: چهارم

توسعه یافتگی

توضیح:

منخرج مشترک توسعه یافتگی (اصول عقلی توسعه یافتگی) الگو ها ممکن است متفاوت باشد (صرف نظر از نظام ارزشی حاکم)

۱- فرد گرایی مثبت تشویق گردد.

۲- آموزش مهمترین رکن برنامه ریزی جامعه باشد.

۳- آرامش اقتصادی وجود داشته باشد (برآورده شدن حد اقل نیاز های جامعه)

۴- هویت عمومی جامعه مستحکم و قوی باشد.

۵- نظام قانونی قدرت مند وجود داشته باشد.

نوت استاد: مفهوم لغوی توسعه : لغت توسعه برای نخستین بار در چارچوب علوم طبیعی استفاده شده در قرن هجدهم هریرت اسپنسر لغت توسعه را وارد ادبیات علوم اجتماعی نمود.

لغت توسعه از لجاظ لغوی به مفهوم ظهور استعداد های بالقوه هر ارگانسیم می باشد.

مبانی عقلانی توسعه یافتگی

اگر جامعه ای بخواهد توسعه پیدا کند چه کار هایی را باید انجام دهد؟ به عبارت بهتر شاخص شاخص های توسعه یافتگی کدام است و بر اساس چه شاخص هایی می توان یک جامعه را توسعه یافته قلمداد کرد؟ اگر ما تاریخ توسعه یافتگی را در کشور های غربی و هم چنین کشور های جنوب شرق آسیا مورد بررسی قرار دهیم در می یابیم که از لحاظ توسعه یافتگی قواعد و تجربیات مشترکی میان آنها وجود دارد. در همه کشور های توسعه یافته (۱) فرد گرایی مثبت تشویق شده است. (۲) در همه کشور های توسعه یافته آرامش اقتصادی وجود داشته است. (۳) همه کشورهای توسعه یافته آموزش را مهمترین رکن برنامه ریزی خود قرار داده اند. بنا بر این از مجموع اصول مذکور می توان تحت عنوان مخرج مشترک توسعه یافتگی یا اصول عقلی توسعه یافتگی نام برد. اصول عقلی توسعه اصول ثابتی می باشند که همه کشور ها توسعه یافته صرف نظر از نظام ارزشی که بر آنها حاکم بوده است این اصول را در ساختار های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود نهادینه ساخته اند و هر کشوری که خواهان توسعه یافتگی است نمی تواند با این اصول سلیقه ای و ایدئولوژیک نمایند.

۱- فرد گرایی مثبت باید تشویق شود: منظور از فرد گرایی مثبت اهمیت دادن به انسانها است تا صاحب شخصیت، فکر و خلاقیت شوند.

۲- آموزش مهمترین رکن برنامه ریزی یک جامعه باشد: تجربیات توسعه یافتگی نشان داده است که افراد یک جامعه بالا ترین سرمایه های یک جامعه می باشند. بنا بر این باید بهترین برنامه ریزی های یک جامعه برای افراد یک جامعه صورت بگیرد.

۳- آرامش اقتصادی وجود داشته باشد: منظور از آرامش اقتصادی تامین نیاز های اولیه یک جامعه می باشد زیرا با تامین نیاز های افراد، انسانها دور از دغدغه های مالی و معیشتی بهتر می اندیشند، بهتر تصمیم میگیرند و بهتر آموزش می بینند.

۴- هویت عمومی جامعه مستحکم باشد: هویت یک جامعه در صورتی مستحکم و قوی است که میان سه گروه از افراد اجماع نظر وجود داشته باشد

الف: کسانی که حکومت میکنند

ب: کسانی که فکر می کنند

ج: کسانی که صاحب امکانات و ثروت می باشند.

توضیح: شیوه دست یابی جنبه استقرایی دارد و اولویت هریک از این اصول بستگی به شرایط خو کشور دارد.

اهداف ملی

-تعریف اهداف ملی

- اقسام اهداف ملی ۱- اهداف استراتژیک - اهداف حیاتی

- هدف حفظ وضع موجود

- هدف تغییر وضع موجود

۲- اهداف تاکتیکی - اهداف تملکی

- اهداف محیطی

- اهداف متحد

- اهداف پراکنده

- اهداف اعمالی

- اهداف اعلانی

تعریف اهداف ملی

هدف ملی بنا به تعریف اکثر اندیشمندان روابط بین الملل عبارت است از تصویری از آینده که کشورها حاضرند در راه رسیدن به آن تلاش کنند. با توجه به دو فاکتور ارزش و اهمیت اهداف و هم چنین زمان دست یابی به اهداف ملی را میتوان به دو دسته تقسیم بندی کرد:

الف : اهداف استراتژیک

ب : اهداف تاکتیکی

منظور از اهداف استراتژیک اهداف اصولی می باشد که بر اساس قدرت یک کشور مشخص می شود. منظور از اهداف تاکتیکی اهداف متغیر و محیطی است که با توجه به محیط اتخاذ می شود.

اقسام اهداف استراتژیک

اهداف تملکی : منظور از اهداف تملکی اهدافی می باشند که بازیگران و کشور های نظام بین الملل بدون توجه به ویژگی های محیطی و در رقابت با اهداف سایر بازیگران اتخاذ می نماید.

برعکس اهداف محیطی با توجه به محیط و هم چنین اهداف سایر بازیگران تنظیم می شود در نتیجه جنبه رقابتی اهداف محیطی بسیار کم و از شانس موفقیت بیشتری در صحنه نظام بین الملل برخوردار می باشد. به عنوان مثال کشور های ایران و عراق در دهه ۱۹۷۰ برای ارتقای منزلت خود سیاست افزایش قدرت نظامی (اهداف تملکی) را در پیش گرفتند و در مقابل کشور هایی مانند کره جنوبی ، سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ در دهه ۱۹۷۰ سیاست افزایش قدرت اقتصادی (اهداف محیطی) را در پیش گرفتند در نتیجه همانگونه که قبلا اشاره شد چون گروه دوم (چهار ببر) در عرصه نظام بین الملل موفق به دست یابی به اهداف خود شدند.

اهداف متحد و پراکنده

وجود رژیم های دموکراتیک و توتالیتر (استبدادی) باعث به وجود آمدن اهداف متحد و اهداف پراکنده می شود.

یکی از خصلت های رژیم های دیکتاتور این می باشد که از مشارکت فعالانه شهروندان در تعیین اهداف ملی و هم چنین منافع ملی جلوگیری می کنند. به همین خاطر است که گفته می شود رژیم های دیکتاتور دارای اهداف متحد می باشند بر عکس در رژیم های دموکراتیک چون اهداف ملی نتیجه مشارکت همه شهروندان در سیاست می باشد گفته می شود که رژیم های دموکراتیک دارای اهداف پراکنده می باشد.

اهداف اعمالی / اهداف اعلانی

از آنجایی که مسایل سیاست خارجی و هم چنین اهداف ملی در منزلت بازیگران تاثیر گذار می باشد گاهی اوقات کشور ها ممکن است دارای دو دسته اهداف اعمالی و اهداف اعلانی باشند. به این معنی که گاهی اوقات اهدافی را که اعلان می کنند با اهدافی که عملا به دنبال آن می باشند متفاوت است به عنوان مثال پیوستن بسیاری از کشور های جهان سوم به معاهدات و کنواسیون های بین المللی جنبه اعلانی دارد.

اهداف حیاتی

اهداف حیاتی اهدافی هستند که کشورها موجودیت خود را وابسته به آن می دانند، حفظ تمامیت ارضی ، ادامه سیستم سیاسی و اقتصادی و حفظ امنیت از جمله حیاتی کشور ها می باشد.

هدف استراتژیک حفظ وضع موجود به این معنی است که کشور یا کشور ها قدرت شان را به صورتیکه موجود است ادامه دهند و حفظ کنند به عنوان مثال هدف استراتژیک همه قدرت های بزرگ حفظ وضع موجود میباشد.

هدف استراتژیژیک تغییر وضع موجود به این معنی است که کشور یا کشورها بدنبال قدرتی بیش از آنچه که در حال حاضر از آن برخوردار می باشند هستند. هدف استراتژیژیک همه کشورهای جهان سوم و ریز قدرت تغییر وضع موجود می باشد.

توضیح:

فاکتورهای سنجش قدرت کشورها عبارتند از: نظامی سیاسی اقتصادی فرهنگی

ابر قدرت ریز قدرت

کشورها ممکن است از نظر فاکتورها یک بعدی و یا چند بعدی باشند.

جلسه : ششم

منافع ملی

مباحث منافع ملی ۱- ریشه مفهوم منافع و تعریف منافع ملی

۲- اقسام منافع ملی - منافع ملی مشترک

- منافع ملی موازی

- منافع ملی اختلاف زا

- منافع ملی متعارض (متضاد)

۳- چگونگی دست یابی به منافع ملی

اقسام واحد های سیاسی در عرصه نظام بین الملل ۱- دولت شهر

۲- دولت امپراطوری

۳- دولت ملی

تعریف منافع ملی:

منشأ پیدایش مفهوم منافع ملی به تحولات واحد های نظام سیاسی باز می گردد. قید (ملی) بیانگر این موضوع می باشد که مفهوم منافع ملی در زمان پیدایش نظام دولت ملت در سال ۱۶۴۸ به وجود آمده است. قبل از آن واژه های اراده شاهانه، منافع نظام شاهنشاهی و ملاحظات کشور بیان کننده منافع واحد های نظام سیاسی بوده است. منافع ملی عبارت است از انگیزه های اصلی رفتار کشور ها در سطح نظام بین الملل یعنی آنچه کشور ها در سطح نظام بین الملل انجام می دهند اقدامی است در جهت تحصیل ، ازدیاد و حفظ منافع ملی. حوزه منافع ملی را قدرت یک کشور مشخص میکند یعنی در حالیکه منافع ملی کشور های جهان سوم ممکن است در چارچوب مرزهای جغرافیایی (تعیین) مشخص شود منافع کشور هایی که جزو قدرت های بزرگ می باشند فراتر از مرزهای جغرافیایی شان می باشد.

اقسام منافع ملی

۱- منافع مشترک : به آن دسته از منافی گفته میشود که کشور ها دارای منفعت یکسان می باشد به عنوان مثال کشور های غربی و افغانستان در امر مبارزه با تروریسم دارای منافع ملی مشترک می باشند.

۲- منافع ملی موازی : به آن دسته از منافی گفته می شود که افزایش و کاهش منافع ملی یک کشور به معنای افزایش و کاهش منافع ملی سایر کشور ها می باشد. به عنوان مثال در خصوص مسئله قیمت نفت کشور های عضو اوپک و کشور های غربی دارای منافع ملی موازی میباشد.

۳- منافع ملی اختلاف زا : به آن دسته از منافی گفته می شود که قابل مصالحه می باشد یعنی از طریق مذاکره و گفتگو قابل حل می باشد. به عنوان مثال در خصوص حق آبه ایران از دریای هیرمند از جمله مسایلی است که ایران و افغانستان دارای منافع ملی اختلاف زا می باشند.

۴- منافع ملی متعارض (متضاد) : به این معنی که منافع بازیگران با یکدیگر تفاوت اساسی و بنیادین دارند. به عنوان مثال در حالیکه منافع کشورهای بزرگ در حفظ وضع موجود است منافع کشورهای جهان سوم در تغییر وضع موجود می باشد.

چگونگی دست یابی به منافع ملی

با توجه به اقسام منافع ملی می توان نتیجه گرفت که منافع ملی نتیجه تعامل (ارتباط دوسویه) بین دو عنصر می باشد:

۱- قدرت ملی

۲- سازگاری با نظام بین المللی

به این معنی که بدون داشتن قدرت ملی امکان دست یابی به منافع ملی امکان پذیر نمی باشد و از سوی دیگر باید بین منافع ملی اتخاذ شده و قدرت ملی کشور تناسب وجود داشته باشد. از سوی دیگر موفقیت دست یابی به منافع ملی نیازمند

سازگاری با نظام بین الملل می باشد . یعنی اینکه منافع ملی نباید با ارزش های نظام بین الملل ماهیت خصمانه داشته باشد. زیرا در این صورت از شانس موفقیت کمتری در نظام بین الملل برخوردار است.

جلسه : هفتم

سطح تحلیل

- تعریف سطح تحلیل

- انواع سطح تحلیل ۱- فردس

۲- نهاد های تصمیم گیری

۳- ملی

۴- منطقه ای

۵- نظام بین الملل

سطح تحلیل

سطح تحلیل عبارت است از پایگاه و زاویه دیدی که اندیشمند روابط بین الملل از آن پایگاه یا از زاویه دید مسایل بین المللی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

اقسام سطح تحلیل

۱- سطح تحلیل فردی

در سطح تحلیل فردی به ویژگیها، خصوصیات روحی و روانی افراد برجسته تصمیم گیرنده در کشور مثل رؤسای جمهور، وزیران امور خارجه و غیره ... توجه می شود.

لازم به ذکر است که کار آیی این سطح تحلیل برای کشور های جهان سوم میباشد. زیرا در کشورهایی جهان سوم تصمیم گیری به صورت فردی می باشد.

۲- سطح تحلیل نهاد های تصمیم گیری

در سطح تحلیل نهاد های تصمیم گیری کارکرد نهاد و ساختار نهاد بسیار مهم می باشد به عنوان مثال در کشورهای اقتدار گرا نهاد های سرکوب مثل پلیس نقش زیادی در سیاست خارجی آن کشورها دارند. برعکس در کشورهای دموکراتیک نهاد های سیاسی و اقتصادی اهمیت بیشتری در سیاست خارجی کشورها دارد.

۳- سطح تحلیل ملی

در سطح تحلیل ملی به قواعد و قانون مندی های رفتاری و هم چنین خصوصیات ویژه هر کشور در عرصه بین الملل توجه می شود. این خصوصیات ویژه ممکن است ژئوپولیتیک (جغرافیایی) و غیر جغرافیایی (ژئوپولیتیک) باشد. به عنوان مثال افغانستان از لحاظ ژئوپولیتیک در سه حوزه مهم آسیای میانه، خاورمیانه و جنوب شرق آسیا قرار دارد. هم چنین مسایل مانند تروریسم، بنیاد گرایی و مواد مخدر بر عرصه سیاست خارجی افغانستان تاثیر گذار میباشد.

۴- سطح تحلیل منطقه ای

در سطح تحلیل منطقه ای به الگوهای منطقه ای رفتار توجه می شود. این الگوهای منطقه ای قابل تطبیق به تک تک کشورهای منطقه می باشد. زیرا وجوه مشترک رفتاری کشورهای آن منطقه را نشان میدهد. الگوهای منطقه ای رفتار در کشورهای خاورمیانه با کشورهای اروپای غربی متفاوت میباشد.

۵- سطح تحلیل نظام بین الملل

در سطح تحلیل نظام بین الملل ساختار نظام بین الملل بسیار مهم میباشد. اگر ساختار نظام بین الملل تغییر کند جایگاه و نقش کشورهای اصلی آن نیز تغییر میکند. به عنوان مثال در طی سالهای ۱۸۱۴-۱۹۱۴ که سیستم موازنه قوا بر ساختار نظام بین الملل حاکم بوده است انگلستان نقش اساسی را در این سیستم ایفا نموده است. اما با تغییر ساختار نظام بین الملل به دو قطبی در طی سالهای ۱۹۴۵-۱۹۹۱ انگلستان به یک قدرت درجه دوم در نظام دو قطبی تبدیل می شود.

تعریف ساختار نظام بین الملل

ساختار نظام بین الملل اشاره به عوامل و نیروهایی دارد که در سطح فراملی بر رفتار کشورها تاثیر گذار می باشد. سؤال اساسی که طرفداران نظریه ساختار نظام بین الملل مطرح میکنند این است که چگونه دولت ها با وجود تفاوت در نظام های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شان رفتار مشابهی در سیاست خارجی به عنوان مثال با وجود آنکه آمریکا و شوروی سابق در طول دوران جنگ سرد دارای نظام های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متفاوتی بودند. تلاش آنها برای تامین امنیت، افزایش قدرت و نفوذ در مناطق استراتژیک جهان مشابه یکدیگر بود. بنا بر این از منظر طرفداران ساختار نظام بین الملل هر کشوری با مقدار فشار سیستماتیک و ساختاری از سوی نظام بین الملل مطرح است که فشارهای مذکور ربطی به ترکیب داخلی آنها نداشته و موجب می شود که کشورها علی رغم تفاوت در ترکیب داخلی شان (نظام سیاسی - اقتصادی) دارای مشابه و متجانسی در عرصه نظام بین الملل باشند.

سطح تحلیل ۱- خرد (فردی - نهادهای تصمیم گیری - ملی)

۲- کلان (منطقه ای - نظام بین الملل)

جلسه: هشتم

مدلهای تاریخی ساختار نظام بین الملل

۱- نظام موازنه قوا (۱۸۱۴ - ۱۹۱۴)

۲- نظام ساختاری دو قطبی (۱۹۴۵ - ۱۹۹۱)

۳- نظام سلسله مراتبی یا چند قطبی (۱۹۹۱ - تاکنون)

۱- مدل تاریخی نظام موازنه قوا: موازنه قوا عبارت است از سیستمی که متشکل از تعدادی کشورها است که در آن اگر کشوری از حقوق و وجایب خود فراتر برود با واکنش دسته جمعی و هماهنگ سایر کشورها مواجه خواهد شد.

از لحاظ تاریخی سیستم موازنه قوا شاخصه نظام بین الملل طی سالهای ۱۸۱۴ (کنگره وین) و ۱۹۱۴ (آغاز جنگ جهانی اول) می باشد. پس از شکست نهایی ناپلئون در سال ۱۸۱۲ از انگلستان، کشورهای قدرت مند اروپایی در مورد چگونگی تقسیم متصرفات اروپایی ناپلئون کنگره وین را تشکیل میدهند. در کنگره وین پنج قدرت شامل : روسیه ، اتریش، پروس (آلمان فعلی)، فرانسه و انگلستان در مورد اینکه از چه حقوق و تکالیفی برخوردار می باشند فی مابین خود قراردادی را امضاء می کنند. بر اساس این قرار داد لهستان که از متصرفات اروپایی ناپلئون بود فیما بین کشور های روسیه ، پروس و اتریش تقسیم میشود. بطور کلی می توان گفت که نتیجه کنگره وین به وجود آمدن اصل موازنه قوا فی مابین پنج کشور مذکور بود بطوریکه اگر هر کدام از کشورهای متذکره پای خود را از گلیم شان فراتر می گذاشتند با واکنش دسته جمعی و هماهنگ سایر قدرت ها مواجه می شدند.

۲- مدل تاریخی نظام دو قطبی: نظام دوقطبی دارای دو ویژگی می باشد. **الف:** در نظام دو قطبی بر خلاف نظام موازنه قوا ما شاهد دو بازیگر یا دو کشور ابر قدرت جهانی می باشیم که سایر کشورها تحت رهبری این دو ابر قدرت فعالیت می کردند. **ب:** وجود سلاحهای هسته ای خطر جنگ بین دو ابر قدرت کاهش پیدا کرد زیرا در صورت حمله اتمی هریک از طرفین حیات و موجودیت کشورهای امریکا و شوروی از بین می رفت. از لحاظ تاریخ نظام دوقطبی نتیجه دگرگونی در فرایند توزیع قدرت پس از جنگ جهانی دوم می باشد. در حقیقت پس از جنگ جهانی دوم تنها دو کشور اتحاد جماهیر شوروی و امریکا توانستند از زیر فشار خسارت های نظامی و اقتصادی ناشی از جنگ خارج شده و به صورت دو ابر قدرت در آیند. سایر قدرت ها مثل فرانسه ، انگلستان ، آلمان و غیره ... از لحاظ نظامی و اقتصادی توان مقابله با امریکا و شوروی را نداشتند.

۳- ساختار تاریخی سلسله مراتبی یا چند قطبی

در خصوص ساختار نظام بین المللی پس از جنگ سرد اتفاق نظر وجود ندارد. عده ای از اندیشمندان بر این باورند که با توجه به فروپاشی شوروی و ابر قدرت بودن امریکا ساختار نظام بین الملل سلسله مراتبی می باشد. یعنی در راس هرم قدرت ایالات متحده امریکا به عنوان یک ابر قدرت چهار بعدی قرار دارد و به همین ترتیب سایر کشورها بر اساس میزان قدرت شان هر کدام در هرم قدرت جای میگیرند. عده ای دیگر با توجه به مشکلات اقتصادی امریکا بر این باور اند که ساختار نظام بین الملل چند قطبی شامل امریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن می باشد. صرف نظر از این اختلافات همه اندیشمندان روابط بین الملل بر روی این نکته تاکید دارند که ساختار نظام بین الملل به هر قسمی که باشد ایالات متحده از آزادی عمل بیشتری برخوردار شده است. چنانچه که این آزادی عمل را در حمله امریکا به عراق، سومالی، بوسنی، افغانستان و غیره شاهد میباشیم.

جلسه: نهم

بررسی نظریات روابط بین الملل

- ۱- امواج فعالیت تئوریک در روابط بین الملل
- ۲- مکتب ایده آلیسم یا آرمان گرایی
- ۳- مکتب رئالیسم یا واقع گرایی
- ۴- مکتب رئالیسم ساختاری
- ۵- مکتب فمینیسم (جنبش زنان) پست مدرن

بررسی نظریات روابط بین الملل

۱- **امواج** : منظور از امواج فعالیت تئوریک تلاش ها و کوشش هایست که در عرصه نظریه پردازی در روابط بین الملل انجام شده است. این امواج فعالیت تئوریک هم چنین یک تصویر کلی از نظریه پردازی در روابط بین الملل ارائه میکند. بصورت کلی سه موج فعالیت تئوریک در روابط بین الملل وجود دارد: موج اول فعالیت تئوریک از نظر زمانی به دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ باز میگردد. نظریاتی که در طی این سالها در روابط بین الملل مطرح شده اند به مکتب ایده آلیسم یا آرمانگرایی شهرت یافت. موج دوم فعالیت تئوریک از لحاظ زمانی دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ را شامل میشود. به صورت کلی نظریاتی که در طی این سالها در روابط بین الملل بوجود آمده اند به مکتب رئالیسم یا واقع گرایی شهرت یافتند. موج

سوم فعالیت تئوریک از لحاظ زمانی شامل دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می شود. ویژگی موج سوم فعالیت تئوریک این است که اندیشمندان روابط بین الملل برای نخستین بار برای تجزیه و تحلیل مسایل بین المللی از سایر دانش ها مانند اقتصاد، روانشناسی، جامعه شناسی و غیره استفاده کردند. و ما شاهد حجم گسترده از نظریات مانند رئالیسم ساختاری و فمینیسم می باشیم.

موج اول فعالیت تئوریک - مکتب ایده آلیسم یا آرمان گرایی

مکتب ایده آلیسم یا آرمان گرایی در واکنش به جنگ جهانی اول بوجود آمد. سؤال اساسی که ایده آلیست ها یا آرمان گرایان به آن تاکید میکردند این بود که چگونه میتوان از جنگ در عرصه نظام بین الملل جلوگیری کرد؟ یا به عبارت بهتر چگونه میتوان صلح را برای جهان به ارمغان آورد؟ در راستای تحقق صلح ایده آلیست ها بر مفهوم صلح دمکراتیک تاکید می کنند به این معنی که از نظر این مکتب علت اساسی جنگ در سطح نظام بین الملل وجود حکومت های غیر دمکراتیک است و برای گسترش صلح در نظام بین الملل باید اصول دمکراسی را یا اصول دمکراتیک را توسعه و گسترش داد. در مورد اینکه چرا دمکراسی ها باهم نمی جنگند؟ ایده آلیست ها دو علت را بر شمرده اند. ۱- علت فرهنگی ۲- علت نهادی یا ساختاری.

علت فرهنگی به این معنا است که به باور ایده آلیست ها فرهنگ سیاسی داخلی کشور های دمکراتیک که مبتنی بر گفتگو، مدارا، سازش و چانه زنی است در روابط خارجی شان با سایر کشور ها نیز گسترش میدهند.

علت نهادی یا ساختاری به این معنا است که در حکومت های دمکراتیک وجود نهاد های مدنی از توانایی حکومت ها برای مبادرت به جنگ می کاهد. از این منظر ایده آلیست ها تحت تاثیر نظریات کانت می باشد. از منظر کانت صلح مستلزم وجود حکومت های جمهوریست که در آن همه چیز را تضمین میکند. ۱- برابری ۲- تفکیک اقتدار اجرایی از اقتدار تقنینی ۳- تضمین آزادی افراد. به نظر کانت در چنین حکومت هایی چون شهروندان بر دولت کنترل داشته و هم چنین برای مبادرت به جنگ رضایت شهروندان لازم میباشد و شهروندان با توجه به هزینه های سنگین جنگ به آن تن در نمی دهد. نکته دیگری که ایده آلیست ها بر آن تاکید میکنند این است که طرفداران این نظریه دولت ها را به عنوان تنها بازیگران اصلی در نظام بین الملل قبول ندارند. به اعتقاد آنها علاوه بر دولت ها، سازمانهای بین المللی، شرکت های چند ملیتی، انجمن های فراملی و غیره در سطح نظام بین الملل تاثیر گذار بوده و باعث افزایش مشارکت و همکاری در بین کشوری شده و به صورت غیر مستقیم بر تحقق صلح در نظام بین الملل تاثیر گذار می باشد.

جلسه : دهم

موج دوم فعالیت تئوریک - رئالیست ها (واقع گرایان)

- زمینه های تاریخی

- زمینه های فکری

- محورهای اصلی رئالیسم ۱- دولت محوری

۲- اصل سیاست قدرت

۳- اصل بقا

۴- اصل خود یاری

زمینه های تاریخی

مکتب رئالیسم یا واقع گرایی بیانگر نوعی بد بینی نسبت به مسایل بین المللی میباشد. بطوریکه این بدبینی در محورهای اصلی رئالیسم مثل اصل بقا و اصل سیاست قدرت به وضوح قابل ملاحظه میباشد. از لحاظ تاریخی سرچشمه این بد بینی به مسایل بین المللی به محیط بحران زده روارط بین الملل در دهه ۱۹۳۰ باز میگردد. در دهه ۱۹۳۰ مجموع بحران هایی مانند بحران اقتصادی (۱۹۲۹-۱۹۳۲) جنگ های داخلی اسپانیا (۱۶۳۳-۱۹۳۶) ملحق شدن اتریش به آلمان در ۱۹۳۸ و تجزیه کشور چکسلواکی در ۱۹۳۸ باعث بوجود آمده یک شرایط بحرانی در نظام بین الملل شده بود که این شرایط بحرانی بر روی افکار رئالیست ها تاثیر مستقیم داشته است.

ریشه های فکری مکتب رئالیسم

از لحاظ فکری مکتب رئالیسم تحت تاثیر اندیشه های هابز و ماکیاولی قرار دارد. به اعتقاد **هابز** هدف اساسی همه انسانها حفظ و نگهداشت خود میباشد بنابراین امنیت بزرگترین خیر و نیکی و نا امنی بزرگترین شر و بدی میباشد. به نظر هابز ایجاد امنیت تنها از طریق افزایش قدرت امکان پذیر میباشد. ویژگی قدرت آنست که کالای کمیاب میباشد. به این معنی که عرضه قدرت محدود در حالیکه خواست و آرزوی قدرت نا محدود میباشد. از نظر هابز علت اصلی کشمکش بین انسان ها در همین نکته خلاصه میشود. مفهوم دیگری که هابز بر آن تاکید میکرد این بود که در وضع طبیعی یعنی وضع پیش از تشکیل دولت شرایط (انسان گرگ انسان میباشد) حاکم است.

در مجموع تاثیرات فکری هابز بر روی مکتب رئالیسم را میتوان در اصل بقای مورد تاکید رئالیست ها مشاهده کرد.

ماکیاولی؛ تا قبل از ماکیاولی تصور بر آن بود هدف از تشکیل دولت یا قدرت سیاسی، رسیدن به اهداف متعالی مانند آزادی عدالت طلبی، قانون گرایی و غیره میباشد. ماکیاولی نخستین اندیشمند در تاریخ اندیشه سیاسی غرب میباشد که سیاست را از اخلاق جدا نمود. به اعتقاد ماکیاول در جاییکه اقتدار موثر وجود ندارد اخلاق موثر نیز وجود ندارد یعنی اخلاق نتیجه قدرت میباشد. در مجموع تاثیرات فکری ماکیاولی را بر روی مکتب رئالیسم میتوان در اصل سیاست قدرت مشاهده کرد.

محور های رئالیسم

محورهای اصلی رئالیسم عبارتند از :

۱- دولت محوری

دولت محوری از نظر رئالیست ها به این معنی است که دولت تنها بازیگران اصلی در روابط بین الملل میباشند. سایر بازیگران مثل سازمان های بین المللی ، شرکت های چند ملیتی و انجمن های فراملی در چهار چوب دولت ها عمل میکنند. مبنای استدلالی رئالیست ها در مورد دولت محوری این است که دولت ها تنها بازیگرانی میباشند که در صحنه نظام بین الملل مشروعیت استفاده از زور (اقتدار نظامی) را دارند.

۲- اصل سیاست قدرت

از نظر رئالیست ها نظام بین الملل مرکب از بازیگران مستقل و مجزا میباشند که در روابط بین شان با یکدیگر بر اساس اصل سیاست قدرت عمل میکنند به این معنی که کشورها در روابط شان با یکدیگر اخلاقیات را در نظر نمی گیرند. به اعتقاد رئالیست ها اگر چه بر اساس موازین حقوق بین الملل کشورها با یکدیگر برابر میباشند این برابری بحیث یک برابری حقوقی میباشد تا سیاسی به این معنی که هم کشورها از این حق برخوردارند که بطور مساوی حاکمیت ملی آنها مورد احترام قرار گیرند.

۳- اصل بقاء

از نظر رئالیست ها اصل بقا بالاترین هدف ملی همه کشورها میباشد و کشورها مجازند که برای حفظ بقای خود هر اقدامی را انجام دهند. در اینجا رئالیست ها بر این باورند که هدف وسیله را توجیه میکند.

۴- اصل خودیاری

اصل خودیاری به این معنی است که کشورها در صحنه نظام بین الملل به هیچ وجه نمیتوانند به ضمانت و کمک سایر کشورها حساب کنند. یعنی اگر کشوری به کشور دیگری حمله کرد ، کشوریکه مورد تهاجم قرار گرفته است نمی تواند متکی به کمک سایر کشورها باشد.

جلسه : دوازدهم

موج سوم فعالیت تئوریک -مکتب رئالیسم ساختاری

مکتب فمینیسم (جنبش زنان)

ویژگیهای نظام بین الملل از نظر مکتب رئالیسم ساختاری ۱- ماهیت نظام بین الملل آنارشیک است

2- همه دولتها دارای کارکرد های مشابه میباشند.

3- توزیع قدرت میان کشور ها نا برابر است.

مکتب رئالیسم ساختاری

از منظر مکتب رئالیسم ساختاری نظام بین الملل دارای سه ویژگی مهم می باشد که این سه ویژگی در نهایت باعث تشابه و یکسانی رفتار دولت ها در سطح نظام بین الملل می شود. این سه ویژگی عبارتند از:

1- ماهیت نظام بین الملل آنارشیک است.

به این معنی که هیچ مرجع اقتدار نهایی برای رسیدگی به اختلافات دولت ها در سطح نظام بین الملل وجود ندارد. رئالیسم ساختاری برای تشریح بهتر ماهیت آنارشیک نظام بین الملل به مقایسه جامعه داخلی و نظام بین الملل می پردازد. در جامعه داخلی همه افراد در خصوص مسایل قضایی ، اجرایی و تقنینی باید در نهایت از اقتداری بنام دولت پیروی کنند. در حالیکه در سطح نظام بین الملل هیچ مرجعی برای رسیدگی به دعاوی قضایی، تقنینی و اجرایی دولت ها وجود ندارد.

2- همه دولت ها دارای کارکرد های مشابه می باشد

ویژگی دوم نظام بین الملل خود از ویژگی اول ناشی میشود به این معنی چون ماهیت نظام بین الملل آنارشیک است یعنی هیچ تضمینی برای امنیت و بقای دولت ها وجود ندارد، همه دولت ها بدنبال حفظ بقا و تامین امنیت میباشند. بنابراین کارکرد اساسی دولت ها یکسان است و هیچ تفاوت کارکردی میان دولت ها وجود ندارد.

3- توزیع نابرابر قدرت میان کشورها

میزان قدرت هر کشور است که مشخص میکند کشورها تا چه اندازه از قابلیت و توانمندی در جهت حفظ بقا و تامین امنیت شان برخوردار میباشند. باتوجه به اینکه ویژگی اول و ویژگی دوم نظام بین الملل ثابت است از منظر رئالیسم ساختاری ویژگی سوم نیز از اهمیت فراوانی برخوردار میباشد. به این معنی که اگر ویژگی سوم تغییر کند ساختار نظام بین الملل نیز تغییر میکند. یعنی اگر توزیع قدرت میان دو کشور قدرت مند باشد ساختار نظام بین الملل دو قطبی و اگر توزیع قدرت میان چند کشور قدرتمند باشد ساختار نظام بین الملل موازنه قوا یا چند قطبی می باشد.

مکتب فمینیسم (جنبش زنان)

از آنجا که نظریه رئالیسم و رئالیسم ساختاری به عنوان نظریه مسلط برای چندین دهه در روابط بین الملل مطرح بوده اند بنابراین بسیاری از نظریاتی که در طی دهه های اخیر در روابط بین الملل به وجود آمدند در حقیقت واکنشی بوده است نسبت به مکتب رئالیسم و رئالیسم ساختاری. از جمله این نظریات مکتب فمینیسم میباشد. موضوع اساسی که فمینیست ها بر آن تاکید دارند این است که جنسیت گرایی به معنای جانب داری جنسی به نفع مردان یکی از موانع اصلی شناخت علمی بوده است. به اعتقاد فمینیست ها رشته های گوناگون علوم انسانی به طوری هدایت شده اند که به مسایل و مشکلات خاص زنان مثل بیماریهای زنان ، بیکاری زنان و غیره توجه نشده است. مهمتر آن که به اعتقاد فمینیست ها این علوم زن و زنانگی را به معنای غیر عقلانی و ناپهناجر معرفی کرده اند و وضعیت زنان را که محصول تاریخ و روابط اجتماعی بوده است به عنوان پدیده ذاتی و طبیعی نشاده داده اند برخی از مهمترین انتقادات فمینیست ها به مکتب رئالیسم و رئالیسم ساختاری عبارتند از:

1-نقد مفهوم قدرت: قدرت در مکتب رئالیسم به معنای رابطه سلطه تعریف شده است به اعتقاد فمینیست ها این مفهوم از قدرت مفهوم جنسی میباشد. قدرت از منظر فمینیست ها به معنای رابطه توانمند سازی متقابل تعریف شده است. به اعتقاد فمینیست ها این مفهوم از قدرت به معنای نفی واقعیت قدرت نمیشد بلکه به این مفهوم است که نمونه هایی از قدرت وجود دارد که می تواند باعث همکاری در نظام بین الملل شود.

۲- به اعتقاد فمینیست ها اینکه رئالیستها نظام بین الملل را مرکب از بازیگران مستقل و جداگانه می دانند خود بیانگر دیدگاه مردانه نسبت به روابط بین الملل میباشد. زیرا این مردان هستند که بطور کلی عادت دارند مسایل را بصورت مستقل و مجزا ببینند در حالیکه زنان مسایل را به صورت کلی در نظر میگیرند. به اعتقاد فمینیست ها علت این امر به تجارب دوران کودکی مردان و زنان باز میگردد.

۳- به اعتقاد فمینیست ها تفاوتی که رئالیست ها میان نظام بین الملل (که دارای ماهیت آنارشیک است) و نظام داخلی (که دارای نظم است) می گذارند این به موازات تفاوتی است که میان عرصه های عمومی (مردانه) و عرصه های خصوصی (زنانه) در جامعه وجود دارد. در یک جمله به اعتقاد رئالیست ها اگر مادید گاه زنانه نسبت به مسایل داشته باشیم صلح بیش از جنگ ، حقوق بشر بیش از حاکمیت ملی، همکاری های متقابل بیش از استقلال اهمیت پیدا میکند.

جلسه: دوازدهم

تحول ماهیت قدرت در نظام بین الملل

اول : از لحاظ تاریخی -1 قدرت نظامی غالب است

2- قدرت اقتصادی رایج است

دوم: از لحاظ تئوریک "جهانی شدن"

تحول ماهیت قدرت در نظام بین الملل

وقتی صحبت از تحول قدرت در نظام بین الملل می شود. منظور ما بررسی نقش قدرت نظامی و قدرت اقتصادی در افزایش و کاهش منزلت کشورها در نظام بین الملل می باشد. با توجه به گسترش فعالیت های اقتصادی و تکنولوژیکی و هم چنین اهمیت یافتن مباحث مربوط به حقوق بشر، جنبه نظامی قدرت تاثیر و نفوذ قدیمی خود را از دست داده است و بازی قدرت اساسا به حوزه اقتصاد و دانش فنی منتقل شده است. در خصوص تحول ماهیت قدرت در نظام بین الملل میتوان از دو جنبه بحث کرد.

الف : از لحاظ تاریخی

ب : از لحاظ تئوریک (نظریه جهانی شدن)

از لحاظ تاریخی می توان سرنوشت کشورهای را که به دنبال افزایش قدرت نظامی بوده اند با سرنوشت کشورهای که از طریق افزایش قدرت اقتصادی دنبال بهبود منزلت خود در سطح نظام بین الملل بوده اند باهم مقایسه کرد. از لحاظ تاریخی می توان سیاست آلمان و جاپان امروزی را با سیاست این دو کشور قبل از سالهای ۱۹۴۵ باهم مقایسه کرد. هم چنین میتوان به سیاست آمریکا و شوروی در طول دوران سالهای پس از سالهای جنگ جهانی دوم اشاره کرد. آلمان و جاپان از سال ۱۸۷۰ تا آغاز جنگ جهانی دوم سعی داشتند که از طریق افزایش قدرت نظامی نظم موجود را به هم زده و جایگاه خودشان را در نظام بین الملل بهبود بخشند اما همین دو کشور پس از جنگ جهانی دوم از طریق افزایش قدرت اقتصادی سعی در افزایش منزلت شان در نظام بین الملل داشتند. نتیجه سیاست افزایش قدرت نظامی این دو کشور در سالهای قبل از ۱۹۴۵ نابود شدن پایه های قدرت ملی دو کشور بود اما نتیجه سیاست افزایش قدرت اقتصادی این دو کشور در طی سالهای پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شده جاپان به یک قدرت تک بعدی (اقتصادی) و تبدیل شده آلمان به یک قدرت بزرگ چهار بعدی بود. همین موضوع در خصوص آمریکا و شوروی در طول دوران جنگ سرد صدق میکند. اساسا یکی از دلایل فروپاشی شوروی کم توجهی به مسایل اقتصادی و اهمیت دادن بیش از اندازه به مسایل نظامی بوده است. عدم توجه دولت مردان شوروی سابق به مسایل اقتصادی باعث تنزل منزلت این کشور از یک کشور ابر قدرت چهار بعدی به یک ابر قدرت تک بعدی (نظامی) شده است.

با توجه به این شواهد تاریخی برخی از اندیشمندان روابط بین الملل برای قدرت نظامی و قدرت اقتصادی دست به مفهوم سازی زده اند به این معنی که ۱- قدرت نظامی غالب است ۲- قدرت اقتصادی رایج است ۳- قدرت فرهنگی - ارتباطی نافذ است. منظور از سه جمله فوق آنست که قدرت نظامی بعلت آنکه تحریک کننده منافع اولیه یا حیاتی کشورها می باشد یعنی موجودیت کشورها را به چالش میطلبد سیاست مناسبی برای بهبود منزلت کشورها نبوده است. اما قدرت

اقتصادی و فرهنگی به علت آنکه منافع ثانویه کشورها را تهدید می کند یعنی کیفیت زندگی کشورها را تهدید میکند بنابراین در مقایسه با قدرت نظامی سیاست مناسبتری برای ارتقای منزلت کشورها می باشد. زیرا کشورها کمتر حاضر میشوند بخاطر منافع ثانویه خود با دیگران کشورها وارد جنگ شوند. البته منظور ما کم اهمیت جلوه دادن متغیر قدرت نظامی نمی باشد بلکه در مقام نظریه پردازی و هم چنین با توجه به شواهد تاریخی می خواهیم بگوییم که قدرت اقتصادی سیاست مناسبتری برای بهبود وضعیت کشورها بوده است.

درس : سیزدهم

نظریه جهانی شدن

- تعریف

- ابعاد جهانی شدن - بعد فرهنگی (با شاخص های ۱) - شکل گیری جامعه مدنی جهانی

۲- شکل گیری هویت یا فرهنگ جهانی

۲- خارجی

- بعد سیاسی = محدودیت بر حاکمیت ملی ۱- داخلی

- بعد اقتصادی (با شاخص های) ۱- بازار آزاد ۲- شرکت های چند ملیتی ۳- تقسیم کار بین المللی

تعریف جهانی شدن

جهانی شده اشاره به گسترش یافتن مفاهیم و ارزش هایی دارد که دولت های ملی دیگر نمی توانند با نام حاکمیت ملی مدعی انحصارگرایی یا انحصار طلبی در این زمینه ها باشد. جهانی شدن در ابتدا بیشتر از لحاظ اقتصادی مطرح شده است. از این لحاظ جهانی شدن تحت تاثیر دو موضوع اساسی بوده است.

۱- موافقت نامه (GAT) گات یا موافقت نامه عمومی تجارت و تعرفه کشورهای غربی در دهه ۱۹۸۰ به منظور گسترش فعالیت های تجاری فی مابین خودشان موافقت نامه گات را مبنی بر حذف تعرفه های تجاری امضا کردند.

۲- سرمایه گذاری های خارجی توسط شرکت های چند ملیتی. پس از جنگ جهانی دوم آمریکا بزرگترین میزبان سرمایه گذاری های خارجی و همچنین بزرگترین کشور سرمایه گذار در سایر کشورها تبدیل شد. بواسطه گسترش سرمایه گذاری های خارجی فی مابین کشورهای غربی مقداری از این سرمایه گذاری برای بدست آوردن سود بیشتر توسط شرکت های چند ملیتی در کشورهای جهان سوم صورت گرفت.

طرفداران نظریه جهانی شدن بر این باورند که در سه بعد زیر تحولات اساسی به وجود آمده است:

اول- بعد فرهنگی

مهمتری شاخصی که طرفداران جهانی شدن در بعد فرهنگی از آن ذکر میکنند بوجود آمدن یک جامعه مدنی جهانی می باشد. جامعه مدنی اشاره به سازمان ها و نهاد هایی دارد که خارج از کنترل دولت میباشد. کارکرد این جامعه مدنی جهانی فراهم آوردن حد اقل استاندارد هایی از حقوق بشر و آزادی های اساسی که همه دولت ها ملزم به رعایت آن میباشند. مانند سازمان پزشکان بدون مرز، سازمان حمایت از حقوق بشر. دومین شاخصی که در بعد فرهنگی طرفداران نظریه جهانی شدن از آن یاد میکنند بوجود آمدن یک هویت ملی یا یک فرهنگ جهانی میباشد. در شکل گیری هویت جهانی یا فرهنگ جهانی شاهد دو پدیده متضاد و همزمان میباشیم:

۱- حرکت به سوی یک فرهنگ جهانی

۲- مقاومت خرده فرهنگ ها در برابر هویت جهانی که باعث می شود نقش بیشتری در فرهنگ جهانی ایفا نماید (بازسازی شدن خرده فرهنگ که خود بخشی از فرهنگ جهانی شود)

دوم - بعد سیاسی

در بعد سیاسی طرفداران نظریه جهانی شدن بر این باورند که هم در بعد داخلی و هم در بعد خارجی حاکمیت ملی محدودیت هایی بوجود می آید.

در بعد خارجی حاکمیت ملی، گسترش یافتن سازمان های مالی ، پولی ، سیاسی و حقوقی بین المللی باعث اعمال محدودیت بر بعد خارجی حاکمیت ملی شده است. به عنوان مثال اکثریت کشورهای جهان بنا بر ملاحظات مجبورند که در خصوص سیاست گذاری های پولی و مالی شان از سیاست های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی پیروی نمایند.

در بعد داخلی، باتوجه به اهمیت مباحث حقوق بشری یعنی اینکه تک تک افراد انسانی از حقوق برخوردارند که شایسته بشر میباشد و باید از تعرض دولت ها بدور باشد، موجب محدودیت هایی بر بعد داخلی حاکمیت ملی شده است.

سوم - بعد اقتصادی جهانی شدن

در بعد اقتصادی طرفداران نظریه جهانی شدن سه شاخص را ارائه میکنند:

۱- شاخص بازار آزاد به این معنی که غلبه ماهیت لیبرالیستی اقتصادی بر بازار جهان باعث شده است که جهان به بازاری برای خرید ، فروش و مصرف کالاهای تجاری تبدیل شود. در این بازار جهانی امکان انزوا و خود کفایی اقتصادی برای هیچ کشوری امکان پذیر نمی باشد.

۲- شاخص شرکت های چند ملیتی: شرکت های چند ملیتی عاملان اساسی جهانی شدن میباشند. به این معنی که توانمندی شرکت های چند ملیتی به حدی است که آنها تولید کننده یک سوم محصولات جهانی و هشتاد فیصد سرمایه گذاری خارجی میباشند.

۳- شاخص تقسیم کار بین المللی: بر اثر فعالیت شرکت های چند ملیتی، نوعی تقسیم کار بین المللی در سطح جهان شکل گرفته است که هر کشوری با توجه به ویژگی های خاص خودش تولید کننده کالای خاصی در جهان میباشند.

جلسه : چهار دهم

چگونگی تغییر منزلت بازیگران (کشور ها)

توجه به قواعد ناشی -- از امکانات داخلی یا توانایی ها (اصالت دارد) سطح تحلیل خرد

-- محدودیت های نظام بین الملل (ضرورت دارد) سطح تحلیل کلان

در سطح داخلی -- شکل گیری دولت ملت با ثبات (مهمترین کارکرد دولت افزایش قدرت است)

-- توسعه یافتگی

در سطح خارجی -- درک تغییر ماهیت در نظام بین الملل

-- تغییر ساختار نظام بین الملل (از موازنه قوا به دو قطبی و سلسله مراتبی)

نتیجه ترکیب مولفه های سطح تحلیل خرد با سطح تحلیل کلان تحول منزلت کشور ها را به همراه دارد (مثال ایران که اهدافش جنبه رقابت با نظام بین الملل دارد علی رغم توانایی های داخلی اش).

متن درس: در نخستین جلسه درسی سئوالی مطرح شد مبنی بر اینکه چگونه برخی از کشورها به منزلت ابر قدرتی دست یافته اند؟ مثل امریکا و چگونه برخی از کشور ها هم چنان در سطح ریز قدرت یا کشور های حاشیه ای باقی مانده اند؟

تمام مباحثی که در دو سطح کلان و خرد به آن پرداخته شده در راستای پاسخ دهی به این سئوال بوده است. هم چنین از لحاظ روشی بحث چگونگی منزلت بازیگران با موقعیت افغانستان نیز تطبیق دارد. در حال حاضر شرایط داخلی و شرایط بین المللی به گونه ای رقم خورده است که برای افغانستان این فرصت فراهم شده است که در میان مدت خود را از یک کشور حاشیه ای به یک ریز قدرت تک بعدی ارتقاء دهد. با توجه به مباحث مطرح شده و سطح تحلیل دریافتیم که برای ارتقای

منزلت، هم باید به قواعد ناشی از امکانات و توانایی های داخلی توجه داشت و هم به قواعد ناشی از محدودیت های نظام بین الملل.

توجه به قواعد ناشی از امکانات داخلی اصالت دارد و توجه به محدودیت های نظام نظام بین الملل ضرورت. منظور از اصالت داشتن قواعد ناشی از امکانات و توانایی های داخلی این است که اگر کشوری علاقه مند به بهبود منزلت خود می باشد باید بیشتر به داخل توجه کند تا به خارج. یعنی استراتژی تغییر منزلت زمانی موفق خواهد بود که این استراتژی از داخل و به واسطه افزایش دانش فنی و توسعه اقتصادی دنبال شود. در هر یک از دو سطح تحلیل خرد و کلان شاخص هایی را به عنوان عوامل زمینه ساز صعود و افول منزلت کشور ها میتوان برشمرد.

در سطح تحلیل خرد مهمترین شاخصی که میتوان به آن اشاره کرد شکل گیری دولت – ملت باثبات می باشد. به این معنی که همه کشور هایی که به جایگاهی در نظام بین الملل دست یافته اند در قدم نخست خودشان را به عنوان یک دولت – ملت با ثبات تثبیت نموده اند. مهمترین تجربه ای که در باب شکل گیری دولت ملت از غرب باید آموخت این است که اساسی ترین کارکرد دولت افزایش قدرت میباشد. کشورهایی که این کارکرد دولت را با قومیت اشتباه گرفته اند ، زمینه پراکندگی سیاسی را برای خودشان فراهم آورده اند.

دومین شاخصی که در سطح تحلیل خرد میتوان به آن اشاره کرد توسعه یافتگی میباشد. علی رغم وجود الگوهای مختلف توسعه یافتگی ، توسعه یافتگی دارای مبانی ثابتی میباشد. مهمترین عامل تفاوت بین ریزقدرت بحری و ابر قدرت امریکا در همین بحث توسعه یافتگی خلاصه می شود.

در سطح تحلیل کلان نیز یک سلسله شاخص هایی را می توان به عنوان زمینه ساز افزایش و کاهش منزلت کشور ها برشمرد. مهمترین شاخصی که باید به آن توجه داشت درک تغییر ماهیت قدرت در نظام بین الملل میباشد. به این معنی که جنبه نظامی قدرت تاثیر خود را از دست داده است و بازی قدرت عمدتاً به حوزه اقتصادی و دانش فنی منتقل شده است.

شاخص دیگری که در خصوص سطح تحلیل کلان باید به آن توجه داشت تغییر ساختار نظام بین الملل از موازنه قوا به دو قطبی و سلسله مراتبی میباشد. اگر ساختار نظام بین الملل تغییر کند قواعد و قانونمندی های رفتاری و هم چنین نقش کشورهای اصلی نیز تغییر خواهد کرد. نتیجه آن که تحول منزلت کشور ها نتیجه ترکیب مولفه های سطح تحلیل خرد و سطح تحلیل کلان میباشد. به این معنی که تغییر منزلت زمانی امکان پذیر است که در داخل آمادگی وجود داشته باشد و هم چنین میان اهداف ملی و محدودیت های نظام بین الملل سازگاری وجود داشته باشد.